

بوی خون

من آواز سهمگین شب را شنیدم

که همگام با هیولای وحشت

درکوچه ها قدم می زد

من از پنجره شکسته ی فصل ها

شبح سیاه تفنگدارها را دیدم

دیدم در پناه سیال سیاه شب

خانه ها را نشانی میکرد

وقتی غریو از چهارسوی بن بست

بلند بود

من دریدن دل های آرزومند را

احساس کردم

تا نعل شب به دست شفق برسد

بوی خون سکوت دیرمانده برجای را

رنگ خواهد زد .

